

# آزادی در برخی ادیان و دیدگاه آیزایا برلین و برآیند آن در گفتمان حقوق بشر

مصطفی فضائلی<sup>۱</sup>

موسی کرمی<sup>۲</sup>

## چکیده

نگارندگان در این مقاله درصددند تا از رهگذر شیوه توصیفی - تحلیلی، به بررسی مفهوم آزادی از نگاه سه دین اسلام، مسیحیت و زرتشتی‌گری از یک‌سو و فلسفه سیاسی آیزایا برلین از سوی دیگر، بپردازند و به برآیند دیدگاه او در باب آزادی درگفتمان حقوق بشر نظر افکنند. در ادیان الهی به آزادی انسان توجه چشمگیری شده است. مبنای تمام ادیان الهی بر این اصل استوار است که انسان موجودی آزاد است و توانایی انتخاب دارد. آیزایا برلین، میان مداخله دیگران که به سلب آزادی‌های سیاسی منجر می‌شود و ناتوانی از برخورداری از یک خواسته و نیل به هدف، قائل به تمایز است و ناتوانی در راه رسیدن به هدف را فقدان آزادی نمی‌داند. بر همین مبنا، وی در تحلیل خود از آزادی، دو مفهوم آزادی مثبت و آزادی منفی را از هم متمایز می‌کند. بحث آزادی منفی و مثبت به‌سان میراث آیزایا برلین، اندیشه‌ورزان

۱. دانشیار گروه حقوق عمومی و بین‌الملل، دانشکده حقوق، دانشگاه قم، قم، ایران (نویسنده مسئول)، رایانامه: fazaeli2007@gmail.com.

۲. دانشجوی دکتری حقوق بین‌الملل عمومی، دانشکده حقوق، دانشگاه قم، قم، ایران؛ رایانامه: mousakarami136767@yahoo.com.

حقوق بشری را به دو گروه تقسیم نموده است. در ساحت حقوق کلاسیک بشری، مدافعان آزادی منفی ستون فقرات حقوق بشر معاصر را حق‌ها و آزادی‌های مدنی و سیاسی خواهند دانست، در حالی که برای مدافعان آزادی مثبت، حق‌های رفاهی پررنگ‌تر خواهند بود، البته در این میان، مداخله دولت در توسعه و گاه تحمیل حق‌های فرهنگی نیز برای مدافعان آزادی مثبت، مداخله حداکثری است. شایسته یادآوری است که برای مدافعان آزادی مثبت، امکان مداخله حتی در نوع کیفری آن از سوی دولت در ساحت پی‌گیری و تأمین خیرهای مشترک و جمعی وجود دارد و همین می‌تواند به آنچه برلین آن را مسخ آزادی مثبت می‌نامد و در نتیجه خودکامگی، بینجامد.

کلمات کلیدی: آزادی، اسلام، مسیحیت، زرتشتی‌گری، فلسفه سیاسی، آیزایا برلین.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی



## مقدمه

مسئله آزادی از اساسی ترین بحث های زندگی آدمی است که در طول تاریخ حیات بشر مورد توجه بوده است. اهمیت آزادی از آن جهت است که بهره مندی از آن، خواسته همه انسان هاست. (میرغیائی، زمستان ۱۳۹۳: ۱۰۹) هر انسانی کرامت ذاتی دارد و این کرامت، نیازمند آزادی است. در واقع، پی گیری حقیقت و فضیلت، مستلزم وجود آزادی است. (Foster and Marshal, 2011: 1) نقش و اهمیت آزادی در حیات بشری و پویایی اجتماعی موجب شده تا این اصل مورد توجه و محل گفت وگویی شمار زیادی از ادیان، مذاهب و اندیشمندان در سرتاسر جهان قرار بگیرد. اصل آزادی در جهان جدید معنای تازه ای پیدا کرده و از امور ویژه انسان و از مطلوبات درجه اولی به شمار می آید. هنگامی که از آزادی سخن می گوئیم، دو معنا را اراده می کنیم؛ یکی آزادی به منزله «یک واقعیت» و دیگری آزادی به منزله «یک حق». آزادی در معنای نخست چیزی نیست که کسی آن را به دیگری اعطا یا از او سلب نماید؛ از این رو، در فلسفه سیاسی [و عالم حقوق] چندان مورد بحث و بررسی قرار نمی گیرد. (میرغیائی، زمستان ۱۳۹۳: ۱۰۹)

آزادی در معنای یک واقعیت، به خودی خود موجود است و آدمیان به صرف انسان بودن واجد آن هستند و فیلسوفان از آن به عنوان «اختیار» یاد می کنند. هیچ حکومت و حزبی به پیروان خود «اختیار» عطا نمی کند. آدمیان به اعتبار انسان بودن «مختار» هستند. شخصیت انسانی ما در گرو اختیار است. حکومت ها، احزاب و اجتماعات در عمل می توانند تجلی اختیار آدمی را محدود سازند و اجازه ندهند آدمیان از اختیار خود استفاده و آن را عملی کنند، (میرغیائی، ۱۳۹۳: ۱۰۹) ولی آزادی به منزله یک «حق»، قابل اعطا یا سلب است. همین وجه آزادی است که در علم حقوق، فلسفه سیاسی و نیز در فلسفه حقوق مورد بحث قرار می گیرد. (میرغیائی، زمستان ۱۳۹۳: ۱۱۰) در چارچوب گفتمان حقوق بشر، حق در یک جلوه آن به معنای آزادی<sup>۱</sup> است؛ از این رو، تحلیل مفهوم آزادی، در تحلیل مفاهیم کلیدی حقوق بشر معاصر، از اهمیت و جایگاه ویژه ای برخوردار است. (قاری سیدفاطمی، ۱۳۸۸: ۶۹)

نگارندگان این نوشتار نیز این معنا و مفهوم از آزادی را در نظر دارند؛ یعنی آزادی به منزله حق یا حق بر آزادی. آنان در مقاله فرارو، از رهگذر شیوه توصیفی - تحلیلی و با تکیه بر منابع کتابخانه ای، می کوشند به بررسی مفهوم آزادی به منزله حق از دیدگاه اسلام، مسیحیت و زرتشتی گری از یک سو و فلسفه سیاسی از سوی دیگر دست یازند. در این راستا، نخست به معنای لغوی و اصطلاحی آزادی پرداخته خواهد



شد. سپس آزادی را در ادیان اسلام، مسیحیت و زرتشتی‌گری بررسی خواهیم کرد و سرانجام نیز دیدگاه آیزایا برلین<sup>۱</sup> راجع به آزادی و برآیند آن در گفتمان حقوق بشر به بررسی هر چند گذرا گذاشته خواهد شد.

## ۱. معنای لغوی و اصطلاحی آزادی

### ۱-۱. آزادی در لغت

«آزادی» در زبان‌های مختلف به اشکال متفاوتی به کار می‌رود. برخی صاحب‌نظران این واژه را از واژه اوستایی «آزاته»<sup>۲</sup> یا واژه پهلوی «آزاتیه»<sup>۳</sup> گرفته‌اند. به باور پاره‌ای از پژوهشگران، واژه «آزات» به معنای «آزاد» در برخی اسناد آرامی سده پنجم پیش از میلاد مسیح، در پیوند با آزادی یک زن برده، به کار رفته است. اگر این سخن درست باشد، واژه پارسی «آزاد» در زبان سامی به روزگاران بسیار کهن باز می‌گردد. افرادی معتقدند که واژه «آزادی» در پارسی کهن نیز به کار رفته، ولی این ادعا از دیدگاه کسان دیگر اثبات‌کردنی نیست. برای نمونه گفته می‌شود معنایی که برای واژه «آزادی» در پارسی وجود دارد، تحت تأثیر معنایی است که با واژه «حُر» در عربی همراه است و این واژه نیز به نوبه خود، در معانی گوناگون مانند «بزرگوار» و «آزادمنش» به کار رفته است. ولی معنی روشن و رایج آن همانا معنی و مفهوم ضدبردگی آن بوده است. (بیات و همکاران، ۱۳۸۱: ۹) در لغت‌نامه اثر زنده‌یاد علی‌اکبر دهخدا، آزادی به معنای عتق، حریت (خلاف بندگی، رقیت و عبودیت)، ترک عمل و قدرت انتخاب گرفته شده است. (دهخدا، ۱۳۲۵: ۱۷-۱۶) در فرهنگ فارسی دکتر محمد معین نیز «حریت به معنای آزادی، آزادگی، آزادمنشی و نقطه مقابل رقیت، یعنی بندگی و بردگی است.» (معین، ۱۳۶۰: ۱۳) در زبان عربی، واژه‌های حریت، اختیار و اراده مفهوم عمومی رها بودن را به گونه‌های مختلف و با تفاوت‌هایی اندک بیان می‌کنند. معادل دقیق واژه «حر» در زبان عبری «حور» و در سریانی «حیر» است. در غیاب اللغات حریت به معنای آزادگی، آزاد شدن از قید بندگی یعنی بنده و مملوک کسی نبودن آمده و آزاد کسی است که مملوک کسی نباشد. (رامپوری، ۱۳۷۵: ۲۹۸) در زبان لاتین واژه libertas و در زبان فرانسه واژه liberte بیانگر این مفهوم می‌باشند. در زبان انگلیسی نیز برابر واژه آزادی، دو واژه freedom و liberty مورد استفاده قرار گرفته است. (بیات و همکاران، ۱۳۸۱: ۹)

1. Isaiah Berlin

2. Azata

3. Azatih



## ۲-۱. آزادی در اصطلاح

مفهوم اصطلاحی واژه آزادی برگرفته از معنای لغوی آن است و بر همین اساس تعاریف اصطلاحی مختلفی از آن ارائه شده که نمی‌توان بر تعریفی خاص اتفاق نظر یافت. با این حال، در یک تعریف ساده و فارغ از هر گونه تعقید، می‌توان آزادی را به فقدان مانع در راه خواسته‌های انسان تعریف کرد. آزادی یعنی این که انسان کاری را که بخواهد بتواند انجام دهد و مانعی در مسیر آن نباشد و قادر باشد چیزی را انتخاب کند و از چیز دیگری درگذرد. (لک‌زایی، ۱۳۸۲: ۲۱) باید توجه داشت که واژه آزادی، بسته به این که در چه حوزه‌ای مورد استفاده قرار بگیرد، دارای معنایی خاص خواهد بود. برخی از معانی اصطلاحی آزادی از این قرار است: (۱) آزادی فلسفی: این نوع آزادی به معنای اختیار و در برابر جبر است؛ (۲) آزادی اخلاقی: به معنای رهایی عقل از سلطه غرایز و شهوات یا به معنای آزادمنشی و داشتن اخلاق آزاد مردان است؛ (۳) آزادی عرفانی: این نوع آزادی به معنای وارستگی از هر چیزی جز خداوند است؛ (۴) آزادی حقوقی یا سیاسی: در این معنا از آزادی، بحث از این است که آیا هیئت حاکمه یا قانون و مأموران اجرایی آن می‌توانند برای افراد جامعه محدودیت ایجاد کنند یا نه و اگر می‌توانند، تا چه حد این اختیار را دارند تا افراد را به مراعات مقرراتی در روابط اجتماعی خود موظف کنند یا آن‌ها را به انجام اوامر و خواست‌های دولت متعهد سازند؟» (دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، ۱۳۶۸: ۲۵۲-۲۵۰) در این نوشتار، مفهوم حقوقی یا سیاسی آزادی مدنظر قرار گرفته است.

## ۲. آزادی در اسلام، مسیحیت و زرتشتی‌گری

دین به‌عنوان یکی از مهم‌ترین و نافذترین نهادهای بشری، در تار و پود زندگی انسان نفوذ کرده و تأثیری بسیار شگرف در مسیر تحول زندگی انسان بر جای گذاشته است. (صمدی‌قندهاری، ۱۳۸۶: ۱۹) در ادیان آسمانی به مقوله آزادی انسان و آزادی‌گرایی او توجه بسیاری شده است. مبنای تمام ادیان آسمانی بر این اصل استوار است که انسان موجودی آزاد است و توانایی انتخاب دارد. این که پیامبران مردم را به ایمان و عمل صالح دعوت می‌کنند، خود دلیل روشنی است بر این که در مکتب وحی، انسان به‌عنوان موجودی صاحب اختیار شناخته شده است (دامن‌پاک جامی، ۱۳۷۸: ۱۶) و پیامبران الهی آمده‌اند تا جسم و جان آدمی را از زنجیرهای خود و ستمگران برهانند و آزادی و آزادگی‌اش را به او بازگردانند. بر این پایه، در ادامه، مفهوم آزادی در سه دین اسلام، مسیحیت و زرتشتی‌گری، هرچند به کوتاهی، بررسی و رویکرد آن‌ها در قبال آزادی، بیان خواهد شد.



## ۱-۲. آزادی در اسلام

دین مبین اسلام سده‌ها پیش از شکل‌گیری حقوقی و تدوین حقوق بشر در غرب، مفاهیم و ارزش‌های والایی را در رابطه با کرامت و حقوق بشر مطرح و مبانی آن را ارائه نموده و بر آن تأکید کرده است. (عمیدزنجانی، ۱۳۸۱: ۱۱) یکی از اهداف بزرگ انبیای الهی و به‌ویژه پیامبر عظیم‌الشأن اسلام (ص)، پاسداشت کرامت انسانی تمامی ابنای بشر، اعم از مسلمان و غیرمسلمان و برپایی عدالت بوده است. (شریعتی، ۱۳۸۵: ۱۲۳) به تعبیر دکتر علی شریعتی، «آزادی یکی از ابعاد اساسی وجود انسان است؛ آرمان نهایی تمام مذاهب، نجات است» و به بیان استاد شهید مرتضی مطهری، در نص قرآن مجید، یکی از هدف‌های انبیای الهی، اعطای آزادی اجتماعی به بشر، یعنی رهانیدن افراد از اسارت و بندگی و بردگی یکدیگر بوده است. (مطهری، ۱۳۹۰: ۲۷) ادیان الهی از حامیان اصلی تحقق حقوق بشر بوده‌اند و دین مبین اسلام در این زمینه از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. نگاهی به فهرست مباحث مطروحه در گفتمان حقوق بشر گویای میزان قرابت و مطابقت آن‌ها با آرمان‌های مکتب انسان‌ساز اسلام است. (آقایی، ۱۳۷۶: ۵-۴) تأکید بر والایی و کرامت انسان چیزی است که ادیان الهی و از جمله اسلام را با آرمان‌های حقوق بشر پیوند می‌دهد. حقوق بشر روایت تازه‌ای از حقوق طبیعی است و حقوق طبیعی، خود چیزی نیست جز تعبیری دیگر از حقوق فطری با الهی. (موحد، ۱۳۸۲: ۶۰)

در تفسیر دینی، کرامت و منزلت انسان از چنان اهمیتی برخوردار است که هر انسانی نه تنها مکلف است کرامت دیگران را پاس بدارد، بلکه تکلیف دارد از کرامت خویش نیز پاسداری نماید. چنان‌که هیچ انسانی نمی‌تواند حق حیات خود را زایل سازد و از کرامت و حرمت خویش صرف‌نظر نماید. (قربان‌نیا، ۱۳۹۰: ۱۰۸) در دیدگاه دینی و اسلامی، آزادی از لوازم کرامت انسان است. قرآن کریم در آیه هفتم از سوره مبارکه اسراء می‌فرماید: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ؛ همانا ما فرزندان آدم را بسیار گرامی داشتیم.» تکریم انسان، مفهوم بسیار لطیف و در عین حال گسترده‌ای دارد که همه ارزش‌ها و کمالات انسانی از جمله آزادی را در خود جای داده است. از این‌رو، آزادی نه تنها یکی از حقوق مسلم انسان به‌شمار می‌رود، بلکه با فطرت او نیز آمیخته است. (دامن‌پاک جامی، ۱۳۷۸: ۱۹)

۱. درباره پیشینه آزادی در اسلام دو دیدگاه مطرح است. دیدگاه نخست قائل به این است که در اندیشه کهن اسلامی، نمی‌توان از مفهوم آزادی و اعمال آن سخن گفت. طبق این شیوه تفکر، آزادی به معنای جدید غربی در ایران اسلامی از زمان مشروطه به بعد وارد جامعه ما شد و در اندیشه‌های اسلامی بحث‌ها بیشتر متوجه و معطوف به جنبه‌های درونی و فردی است و از آزادی در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی بحثی به میان نیامده است. در مقابل، دیدگاه دوم باور دارد که بحث‌های مربوط به آزادی در متن‌های اصیل اسلامی و نظریه‌های اندیشمندان اسلامی سابقه دارد و پدیده‌ای مدرن و سرچشمه گرفته محض از مدرنیته غربی نیست، بلکه پدیده‌ای انسانی است که در سرشت همه آدمیان نهاده شده است. (میرغیائی، ۱۳۹۳: ۱۱۵)



بی‌گمان، با مراجعه به متون اسلامی و تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی جوامع اسلامی در طول پانزده سده، می‌توان به روشنی به این حقیقت پی برد و وجود یک تصور و اندیشه مشخص اسلامی در زمینه مسائل حقوق بشر را دریافت و به این واقعیت رسید که مسائل حقوق بشر، چه در نظر و چه در عمل، همواره در تاریخ اسلام مطرح و مورد توجه بوده است، (دامن‌پاک جامی، ۱۳۷۸: ۱۲) ولی اندیشه حقوق بشر در اسلام بر مبنای تفکر توحیدی است و نه اومانیسم، آن گونه که در اندیشه غرب دیده می‌شود. بر اساس اندیشه فلسفی اسلام، انسان یک موجود خودآفریده یا آفریده کنش‌ها و واکنش‌های کور و کر طبیعت و به طور کل، موجودی مستقل نیست. انسان، آفریده خداوند علیم و حکیم و تابع قوانین کلی آفرینش و اراده تکوینی خداوند است که در عمل نیز باید از اراده تشریحی خداوند پیروی نماید، ولی در همین حال، در اندیشه سیاسی، بشر در عمل آزاد بوده و اجبار در عمل، چه از ناحیه خداوند و چه از سوی دیگر انسان‌ها نفی شده و همین پیچیدگی فلسفی است که جبر تکوینی را با اختیار عملی از یک سو و تکلیف الهی و تکامل انسان را از سوی دیگر، در صحنه زندگی فردی و اجتماعی انسان درهم تنیده و موجب شده بحث حقوق بشر از پیچیدگی خاصی برخوردار شده و مرزبندی بحث‌های فلسفی و حقوقی و سیاسی آن دشوار قلمداد شود. (دامن‌پاک جامی، ۱۳۷۸: ۱۲-۱۳)

بحث آزادی در فقه، به صورت موضوعی مستقل مطرح نشده است، بلکه فقها آن را در ضمن موضوعات و عناوین مختلف فقهی مانند امر به معروف، جهاد و قضا آورده‌اند. علت این امر با مهم‌ترین علت آن، مطرح نبودن آزادی به عنوان موضوع مستقل علمی، حقوقی و سیاسی در سده‌های گذشته است. سبب دیگر آن، نبود حکومت دینی است تا فقها به تبیین مسائل حکومتی آن مانند آزادی دست یازند. (قدردان قراملکی، ۱۳۸۲: ۴۵) با وجود خلاء علمی مبحث آزادی در فقه، می‌توان اصول و مبانی آن را از میان مباحث مختلف فقهی استخراج کرد و نشان داد که اسلام و فقه در عرصه‌های گوناگون به مسئله آزادی توجه داشته‌اند و میان دین و فقه با آزادی، تلائم وجود دارد. (قدردان قراملکی، ۱۳۸۲: ۴۷-۴۶) در اندیشه اسلامی، انسان همواره با تکالیف و دستورهای درون خود روبه‌رو است، ولی در بادی امر، هیچ دستور بیرونی متوجه او نیست و از این جهت، در انجام هر کاری آزاد است. پیش از تشریح و با صرف نظر از احکام الهی، انسان هیچ تعهدی به هیچ‌کس جز به فهم و عقل خویش نسپرده است. (منتظرانم، ۱۳۸۹: ۱۱) با این حال، مفهوم اختیار و آزادی انسان در اندیشه اسلامی، دایر بر مطلق العنان بودن بشر نیست. انسان می‌تواند در برابر سنن آفرینش و قانون‌مندی‌های حاکم بر جهان مقاومت نموده و بر خلاف آن عمل کند



و نیز در برابر اراده تشریحی پروردگار بایستد و در زندگی فردی و اجتماعی از قوانین الهی دوری گزیند. انسان در گزینش چنین راهی که در منطق اسلام به ضلالت (گمراهی) تعبیر شده، هیچ‌گونه مانع و رادعی از نظر تکوینی ندارد، ولی آن‌چه در این وادی، آزادی انسان را محدود می‌کند، احساس مسئولیت و تکلیف است که اگر چه بتوان در حدود و ثغور آن مناقشه نمود، ولی در اصل آن نمی‌توان خدشه‌ای وارد ساخت. (عمیدزنجانی، ۱۳۸۸: ۱۳)

## ۲-۲. آزادی در مسیحیت

در مسیحیت انسان از جایگاه والایی در نظام هستی برخوردار است. همه چیز روی زمین باید در راستای کرامت انسان مقرر شود که هسته آفرینش و بالاتر از همه است؛ زیرا کتاب مقدس به مسیحیان تعلیم می‌دهد که انسان به صورت خدا و با توانایی شناخت و محبت آفریننده خود و داشتن برتری بر همه آفریده‌ها خلق شده تا بر آن‌ها مسلط باشد، از آن‌ها استفاده کند و سپاس خدای را به جای آورد. در کتاب مقدس آمده است که: «پس خدا انسان را شبیه خود آفرید و انسان را زن و مرد خلق کرد.» (عهد عتیق، کتاب پیدایش، باب اول، بند ۲۷؛ نقل شده در: صمدی قندهاری، اسفند ۱۳۸۶: ۶۶) از دیدگاه مسیحیت، آدمی موجودی آزاد است که در ارتباط با خداست، اگر چه از خاک است، ولی محدود به خاک نیست. حیات آدمی بسته به نفس حیاتی است که خداوند در او دمید و به این ترتیب آدم به صورت روحی زنده درآمد. یعنی در عین حال که موجود و شخصی کامل است، ولی در عین حال، موجودی متکی به خداوند است. خدا انسان را حاکم بر طبیعت آفرید، او را موجودی اجتماعی خلق کرد، تفاوت بنیادین بین دو جنس ایجاد نمود که سرچشمه حیات در اجتماع است؛ اجتماعی که پایه و اساس آن نه بر زور که بر عشق نهاده شده است. در دیدگاه مسیحیت، انسان خداوند زمین است. او جانشین خدا روی زمین است. (عهد عتیق، کتاب پیدایش، باب اول، بند ۲۷؛ نقل شده در: صمدی قندهاری، اسفند ۱۳۸۶: ۶۶-۶۷)

پیام آزادی از ارکان عمده انجیل است. طبق کتاب مقدس، عیسی (ع) آمده است تا اسیران را رستگار و بردگان را آزاد سازد. (انجیل لوقا، باب ۱۴، بند ۸؛ به نقل از: صمدی قندهاری، اسفند ۱۳۸۶: ۶۷) با آمدن عیسی نه تنها غیر یهودیان بت پرست که خود را اسیر و در بند سرنوشت می‌دانستند و نیز یهودیانی که می‌اندیشیدند غلامانی بیش نیستند، آزاد شدند، بلکه انسان‌ها نیز طعم آزادی حقیقی را چشیدند. در انجیل آمده است که خدا به انسان این قدرت را عطا فرمود که آزادانه به نقشه‌هایی که برای او دارد پاسخ دهد و مهم‌تر از همه این‌که انجیل راه آزادی واقعی را پیش روی انسان می‌نهد. در عهد جدید، فیض





مسیح همه انسان‌ها را در آزادی فرزندان خدا سهیم می‌کند (انجیل یوحنا، باب ۸، بند ۳۳: به نقل از: صمدی قندهاری، ۱۳۸۶: ۶۷) و سنت مسیحیت یک‌سره بر این واقعیت که انسان می‌تواند آزادانه تصمیم بگیرد، پای می‌فشارد. انجیل پیوسته از قدرت تصمیم‌گیری و انتخاب انسان استفاده می‌کند و بر مسئولیتی که متوجه اوست تأکید می‌ورزد. «بر انسان است که از میان برکت و لعنت و حیات و مرگ یکی را برگزیند و نزد خدا بازگشت نماید.» (عهد جدید، رومیان، باب ۹، آیه ۱۱ و باب ۸، بندهای ۲۹ و ۳۰: به نقل از: صمدی قندهاری، اسفند ۱۳۸۶: ۶۷) در مسیحیت، آزادی هم متعلق به بردگان است و هم افراد آزاد و موقعیت اجتماعی افراد تأثیری در آن ندارد. این بیان در دنیای یونانی - رومی، آن زمان که آزادی مدنی را پایه و اساس آزادی هر شخصی می‌دانستند، مسئله‌ای متناقض‌نما بود و در چارچوب همین تناقض است که ارزش عمیق آزادی ارمغان مسیح آشکار می‌شود. (صمدی قندهاری، ۱۳۸۶: ۶۸)

فرد مسیحی دارای آزادی برای گفتن هر چیزی است که این امر از بارزترین ویژگی‌های رسول مسیح است. این جسارت و اتکای به نفس موجب می‌شود که فرد مسیحی همچون فرزند خداوند، یعنی کسی که در حضور خداست، عمل نماید؛ زیرا در تعמיד، روح بندگی و فرزندخواندگی را می‌یابد و به همین جهت توان پیدا می‌کند تا در حضور مردم نیز با جسارت و قدرت تمام پیام انجیل را موعظه نماید. (صمدی قندهاری، ۱۳۸۶: ۶۹) در کتاب مقدس، آزادی به معنای بی‌قیدی از هر قاعده‌ای نیست؛ «ای برادران! شما به آزادی خوانده شده‌اید، ولی زنهار آزادی خود را فرصت جسم مگردانید.» (عهد جدید، رساله غلاطیان، باب ۵، بند ۲: به نقل از: صمدی قندهاری، اسفند ۱۳۸۶: ۶۹) دین مسیحیت با شناسایی کرامت برای انسان‌ها، آنان را موجوداتی آزاد و مختار می‌داند و منزلت انسان را هنگامی کامل می‌شمارد که در راه رسیدن به نیکی‌ها گام بردارد. (صمدی قندهاری، اسفند ۱۳۸۶: ۶۹)

### ۳-۲. آزادی در زرتشتی‌گری

فرهنگ سیاسی مردمان ایران‌زمین از دیرباز و به گواهی دوره‌های گوناگون تاریخ، فرهنگی مبتنی بر کرامت و ارزش‌های انسانی و دینی با ویژگی‌های خردورزی، اعتدال‌خواهی، منطق‌گرایی و میانه‌روی بوده است. (معینی، ۱۳۸۱: ۱۱) سرزمین ایران، زادگاه دین زرتشت است و دین رسمی ایرانیان در دوران باستان،

۱. برای نمونه، «مسائلی همچون حقوق شهروندی یا حتی حقوق انسانی که در تاریخ عقاید سیاسی دوران اخیر نقش مهمی ایفا می‌کنند، در یونان باستان به هیچ‌روی مطرح نمی‌شدند. سنت‌های حاکم که نقش مهمی در مسائل سیاسی داشتند، از پیش به این مسائل پاسخ گفته بودند. تمام ساکنین یک دولت‌شهر، شهروندان آزاد نبودند. در شهر تجاری پر جنب‌وجوشی همچون آتن که دارای مهاجرین زیادی بود، تنها ۳۰ تا ۴۰ هزار نفر حق دخالت در مسائل سیاسی را داشتند. زنان به طور کل حق ورود به این عرصه را نداشتند و مردان آزادی که به دولت‌شهرهای دیگر مهاجرت کرده بودند، از حق دخالت در تصمیمات سیاسی محروم بودند.» (اریک لیدمان، ۱۳۸۴: ۲۱)



زرتشتی‌گری بوده است. (دهباشی، ۱۳۹۱: ۵) آموزه‌های زرتشت، پیامبر ایران باستان، سرشار از گزاره‌هایی است که بر مفاهیم و مضامینی متعالی همچون اهمیت رشد و توسعه جهانی برای آحاد بشر، نیکی و شفقت بر دیگران، نفی ستم و ترویج دوستی و داد، پرهیز از ریا و دروغ و نقض حقوق دیگران و ... پای می‌فشارند و بر به‌کارگیری عملی آن‌ها در زندگی اجتماعی تأکید دارند. تنها برای نمونه، در بخشی از کتاب مقدس زرتشتیان، نگاه جهانی این دین متبلور است: «ای اهورا مزدا! کسانی از پاداش گران‌بها که نوید داده‌ای بهره‌مند خواهند شد که کار را از روی خرد و منش پاک انجام دهند و برای پیشرفت و آبادانی جهان کوشش نمایند و خواست خداوند هستی‌بخش را برآورده ساخته و در پرتو راستی و پاکی در پیشرفت اراده الهی کوشا باشند.» (گاتاها، هات ۳۴، آیه ۱۴؛ به نقل از: ضیائی‌فر، ۱۳۸۵: ۶۴) همچنین برای نمونه، آیه نخست از هات<sup>۱</sup> ۴۳، بر نیکی به دیگران تأکید می‌ورزد و خوشبختی یکی را خوشبختی دیگری قلمداد می‌کند: «خوشبختی از آن کسی است که دیگران را خوشبخت سازد.» (به نقل از: ضیائی‌فر، ۱۳۸۵: ۶۴)

«در بینش زرتشت، انسان موجودی بی‌اختیار نیست که سرنوشت او را از پیش برایش تعیین کرده باشند و خود در آن نقشی نداشته باشد. اهورا مزدا انسان را موجودی آزاد آفریده و به او نیروی انتخاب داده تا بتواند راه زندگی خود را با اراده خویش برگزیند و به خواست خود، خوشبختی یا به عکس، رنج، سختی و بدبختی را در زندگی احساس کند. زرتشت آفریده شدن جهان هستی را بی‌هدف و اتفاقی نمی‌شمارد، بلکه والاترین هدف آن را گسترش راستی و هنجار درست در زندگی انسان می‌داند؛ چنان‌که ساختار هستی از آغاز تا انجام بر راستی بنیان نهاده شده است.»<sup>۲</sup> بر اساس آموزه‌های دین زرتشت، انسان تا آزاده نباشد، به آزادی نمی‌رسد. آماج و هدف عرفان مزدایی، آزادی بخردانه انسان است.<sup>۳</sup> در این خصوص و در مسیر تأکید بر آزادی عقیده و اندیشه، در آیه یازدهم از هات ۳۱ چنین آمده است: «ای اهورا مزدا! هنگامی که در روز ازل جسم و جان آفریدی، از منش خویش نیروی اندیشیدن و خرد را به انسان بخشیدی. زمانی که به تن خاکی روان دمیدی و به انسان نیروی کار کردن و سخن گفتن و رهبری کردن عنایت فرمودی، خواستی که هر کس به دلخواه خود، با کمال آزادی، کیش خود را برگزیند.» (ضیائی‌فر، ۱۳۸۵: ۶۲)

۱. سروده‌های زرتشت را «گات» گویند. هات زیرمجموعه گات‌ها، به معنای «فصل» است. سروده‌های زرتشت (گات‌ها) ۱۷ مورد هستند که در ۷۲ فصل (هات) گرد آمده‌اند.

۲. به نقل از: پایگاه کوروش نیکنام؛ <http://www.kniknam.com/content>

۳. پایگاه پژوهشی اهورا فرهشی؛ <http://zartosht.mihanblog.com/post/555>



در بخشی از اوستا به نام یسنا (آیه ۳۱، بند ۹ تا ۱۱ و آیه ۱۲، بند ۳) آمده که مردم به یاری خرد و اندیشه خود، دارای آزادی گزینش در زمینه‌های گوناگون هستند: «ای اهورا مزدا؛ تویی آفریننده جهان مادی و خرد مینوی و تویی که به مردم جهان اختیار انتخاب راه نیک و بد دادی تا به اراده خود یا به سوی رستگاری بشتابند یا به گمراهی گرایند. ای مزدا؛ هنگامی که در روز نخست با خرد خویش به کالبد ما جان بخشیدی و به ما نیروی اندیشه و قوه تمیز نیک از بد دادی ...، خواستی که هر کس بنا به اراده خود و با آزادی کامل، راهی را که خود صلاح داند برگزیند.»<sup>۱</sup> همچنین در مورد آزادی اندیشه و وجدان و حق انتخاب راه درست بدون تبعیض میان زن و مرد چنین آمده است: «ای مردم! بهترین سخنان را به گوش بشنوید و با اندیشه روشن و ژرف در آن بنگرید. هر مرد و زن از شما، خود باید راه خویش را برگزیند. پیش از روز واپسین، به پا خیزید و در گسترش راه راستی کوشش کنید.» (گاتاها، هات ۳۰، آیه ۲؛ به نقل از: ضیائی فر، ۱۳۸۵: ۶۱)

### ۳. آزادی در باور فیلسوفان سیاسی: با نگاهی به دیدگاه آیزایا برلین

نظر به اهمیت مفهوم و آرمان آزادی در فلسفه سیاسی و جایگاه دیدگاه‌های فیلسوف نامدار عرصه آزادی یعنی آیزایا برلین و برآیند رویکرد او در قبال آزادی در گفتن حقوق بشر، در این بخش، نخست آزادی در فلسفه سیاسی پی‌گیری می‌شود، سپس مفهوم آزادی و انواع آن از دیدگاه برلین به بحث گذارد شده و سرانجام برآیند تقسیم‌بندی او از آزادی به آزادی مثبت و منفی در گفتن حقوق بشر بیان می‌گردد.

#### ۳-۱. آزادی در فلسفه سیاسی

هر چند آزادی در ساحت‌های مختلف اندیشه و تفکر غرب مطرح شده، ولی در فلسفه سیاسی، مورد توجه بیشتری قرار گرفته است؛ به خصوص در گونه‌های مختلف لیبرالیسم، آزادی‌های سیاسی یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌ها و شاخصه‌هاست. یکی از پرسش‌های اساسی در فلسفه سیاسی غرب از دوران باستان تا کنون، رابطه فرد و جامعه یا فرد و دولت بوده است. اندیشه جدید غربی که به جای نسبت و رابطه انسان و خدا، بیشتر به رابطه انسان با انسان یعنی روابط اجتماعی پرداخته است، مسئله آزادی فرد در برابر جمع را مطرح کرده و رویارویی فرد با دولت و جامعه و نسبت‌های آن‌ها با یکدیگر، یکی از جهات عمده اندیشه در دو سه سده اخیر بوده است. (آشوری، ۱۳۹۰: ۲۱) فیلسوفان سیاسی هر کدام، از زاویه خاصی به این پرسش اساسی پرداخته و پاسخ مشخصی را برای آن ارائه نموده‌اند. به طور کلی

۱. به نقل از: پایگاه پژوهشی اهورا فرهشی؛ <http://zartosht.mihanblog.com/post/555>



می‌توان ابراز داشت که تا پیش از توماس هابز<sup>۱</sup>، مفاهیم محوری فلسفه سیاسی «فضیلت»<sup>۲</sup> و «عدالت»<sup>۳</sup> و رابطه آن‌ها با مفهوم مهم دیگری یعنی «قدرت»<sup>۴</sup> بوده است. ولی با هابز مفهوم محوری فلسفه سیاسی از فضیلت، به «آزادی» منتقل شد و تا امروز نیز به همین روال باقی مانده است. بدین سان، از زمان هابز تا روزگار حاضر، آزادی به عنوان مفهوم محوری و مرکزی فلسفه سیاسی غرب پاسخ‌های متعددی دریافت کرده است. نکته حائز اهمیت در این دوران، برجسته شدن وجه سیاسی مفهوم آزادی در پرتو تحولات به وجود آمده در عرصه‌های مختلف تفکر غربی است. (بیات و همکاران، ۱۳۸۱: ۱۲)

از مهم‌ترین نظریه‌پردازان آزادی در فلسفه سیاسی غرب می‌توان به جان استوارت میل<sup>۵</sup> اشاره نمود که در راستای سنت فکری موج اول مدرنیته<sup>۶</sup> بر آزادی فرد تأکید ورزید، ولی فلسفه سیاسی غرب که با طرح مفهوم محوری آزادی در صدد پاسخ‌گویی به مسئله رابطه فرد و جامعه و فرد و دولت بر آمد، به دلایلی، نه تنها نتوانست فرد را در قبال قدرت و جامعه و دولت حفظ کند، بلکه قدرتی فراگیر را در قالب «توتالیتریانیسم»<sup>۷</sup> به بار آورد که در آن، آزادی به صورت کامل در دولت به تحلیل رفت و موج دوم مدرنیته<sup>۸</sup> شکل گرفت. موج سوم مدرنیته<sup>۹</sup> که با فردریک نیچه<sup>۱۰</sup> آغاز شد، با تبدیل شدن به جریان فکری پس‌انگرای<sup>۱۱</sup>، مفهوم محوری فلسفه سیاسی را از آزادی به «مرگ سوژه» تبدیل کرد. بر اساس این آموزه

1. Thomas Hobbes (1588-1679)

2. Virtue/Good

3. Justice

4. Power

5. John Stuart Mill

۶. موج اول مدرنیته از آغاز سده ۱۸ تا پایان سده نوزدهم را در بر می‌گیرد. فراز اقتدار و غرور مدرنیته در این مرحله و به‌ویژه در سده ۱۸ (عصر روشنگری) است. پروژه یا طرح اولیه مدرنیته از جمله عبارت است از: «انسان‌گرایی، عقل‌گرایی، فردگرایی، عقیده به سوژه بودن انسان، پافشاری بر آزادی و تأکید بر دولت حداقلی و...» که همه این موارد را می‌توان در یک مؤلفه کلی یعنی لیبرالیسم (کلاسیک) خلاصه نمود. (بیات و همکاران، ۱۳۸۱: ۵۳۹)

7. Totalitarianism

۸. موج دوم مدرنیته از آستانه سده بیستم تا حدود دهه هفتاد این سده را شامل می‌شود. در این دوره عملاً عنصر انضباط و قدرت، جانشین عنصر آزادی - که روزی صدرنشین طرح‌های مدرنیته بود - می‌گردد. قدرت و سازمان و انتظام، سوار بر موج دوم، تمامی عرصه‌ها و زوایای زندگی فردی، سیاسی و اجتماعی را در هم می‌نوردد. در این دوره، سازوکارهای اطلاعاتی و فناوری‌های پیشرفته جدید نیز به مدد اعمال قدرت شتافت و سرانجام چارچوب‌ها و انضباط اجتماعی سخت و صلبی را - به عنوان تفریظی بر افراط‌های گذشته - به جامعه پیشکش نمود. (بیات و همکاران، ۱۳۸۱: ۵۴۰)

۹. موج سوم مدرنیته یا مدرنیته بی‌انتظام و بی‌سازمان، در برابر مرحله پیشین مدرنیته که بر سازمان‌دهی، وحدت‌گرایی، تمرکزگرایی، نظریه‌پردازی‌های بزرگ و ادعای کشف حقیقت پای می‌فشارد، پیام‌آور تکثر و تنوع‌گرایی، پراکندگی، بی‌مرکزی، نفرد فردی شدن (شکستن هویت‌های جمعی) در عین جهانی شدن (تنوع فرهنگ‌ها)، نسبیت‌گرایی و نفی هر گونه ادعایی بر کشف حقایق کلان است. مدرنیته که مدعی کشف «فرد» است، امروزه رجعتی مؤکد بر این مفهوم دارد. (بیات و همکاران، ۱۳۸۱: ۵۴۱)

10. Fredrick Niche

11. Post modernism



جدید، دوران اصالت فرد و دوگانگی و جدایی سوژه از ابژه (فاعل شناسا از موضوع شناسایی) در فلسفه سیاسی غرب به سر آمده و دوران مرگ سوژه فرا رسیده است. از نظر اندیشمندان برجسته این دوران همچون نیچه، هایدگر، فوکو، لیوتار و... در تمدن غربی، فرد هویت فردی و آزادی و استقلال خویش را در جامعه و دولت از دست داده و مقهور قدرت دولت و جامعه شده است. (بیات و همکاران، ۱۳۸۱: ۱۲-۱۳) در مشرق زمین نیز آزادی مورد توجه اندیشمندان و صاحب نظران قرار گرفته است. به گفته فرانس روزنتال، «قدیمی ترین تعریف آزادی در خاور نزدیک در یک اثر سریانی که به شخصی به نام میشل یا بازود نسبت داده شده و حدود سال ۸۰۰ میلادی به رشته تحریر در آمده است، به چشم می خورد. در این دوران، متفکران مذهبی به آزادی به عنوان یکی از مسائل اساسی اخلاق انسانی توجه کرده اند. برای نمونه، «آفریم بزرگ»، آزادی را هدیه ای از جانب خداوند می داند که به عنوان بزرگ ترین موهبت موعود به حضرت آدم (سلام الله علیه) اعطا شده است. (بیات و همکاران، ۱۳۸۱: ۱۳) در حوزه تفکر اسلامی، در وجه فلسفی و کلامی، برای نخستین بار بحث آزادی در قالب دو اصطلاح اختیار و اراده توسط معتزله مطرح شد. معتزله در برابر اشاعره با تأکید بر عقل گرایی و اختیار به استقلال انسان در فاعلیت و منشاء اثر بودن و در نتیجه «تفویض» باور داشتند. مکتب شیعه نیز اصل اختیار را پذیرفته، ولی در این مکتب هرگز اختیار به صورت تفویض و واگذاری - که نوعی سلب اختیار از ذات حق و نوعی استقلال در فاعلیت و خداگونگی برای انسان است و طبعاً ملازم با شرک - تفسیر نشده است. در میان فیلسوفان سیاسی معاصر، آزادی با نام آیزایا برلین، فیلسوف برجسته انگلیسی، گره بیشتری خورده است. از این رو، در ادامه به بررسی مفهوم و انواع آزادی از دیدگاه او می پردازیم.

### ۲-۳. در محضر فیلسوف آزادی: مفهوم و انواع آزادی از دیدگاه آیزایا برلین

آیزایا برلین (۶ ژوئن ۱۹۰۹-۵ نوامبر ۱۹۹۷) فیلسوف سیاسی، اندیشه نگار و نظریه پرداز سیاسی بریتانیایی بود. اندیشه های آیزایا برلین، تأثیری ژرف در حوزه های فلسفه، تاریخ، جامعه شناسی، ادبیات و زبان شناسی و علوم سیاسی داشته است. هر چند برلین را بیشتر به عنوان مورخ و منتقد فلسفه شناخته اند تا نظریه پرداز فلسفی. (نظری، بهار ۱۳۹۱: ۳۵۲) فلسفه سیاسی برلین، تکررگرای ارزشی است و به همین دلیل است که در مطالعه تاریخ اندیشه ها به سراغ اندیشمندانی رفته است که در تخریب وحدت گرایی، ارزشی در سنت روشنگری غرب نقش داشته اند. (بشیریه، ۱۳۸۶: ۹۷) به جرأت می توان گفت برلین نخستین کسی است که صورت بندی نظری جامعی از مفهوم تکررگرای ارزشی یا به تعبیری تکررگرای اخلاقی<sup>۱</sup>

1. Moral pluralism



به دست داده است. تکثرگرایی ارزشی به‌عنوان نظریه‌ای در ارزش‌شناسی<sup>۱</sup> و حوزه فرااخلاق، در مقابل وحدت‌گرایی اخلاقی<sup>۲</sup> قرار دارد. بر اساس تکثرگرایی برلینی، ارزش‌های اصیل و پایه‌ای انسان بسیارند و گاه با یکدیگر در تضاد و تعارض قرار می‌گیرند و در پاره‌ای مواقع نیز، قیاس و رتبه‌بندی آن‌ها شدنی نیست. به خاطر همین قیاس‌ناپذیری و ناسازگاری موجود میان ارزش‌ها و به‌ویژه میان ارزش‌های غایی ما، امکان این‌که همه آن‌ها با هم در یک کل واحد گرد آیند یا در نهایت راه‌حل نهایی برای سامان دادن معضلات اخلاقی موجود باشد، از بین می‌رود. (جیرانی، اسفند ۱۳۸۷: ۳) مبحث و محور اصلی اندیشه برلین، مفهوم و واژه «آزادی» است و اگر هر اندیشمندی را متصل به اندیشه‌های بدانیم و برای نمونه از جان رالز به‌عنوان فیلسوف عدالت و از میشل فوکو به‌مثابه فیلسوف قدرت یاد کنیم، بی‌گمان برلین را باید فیلسوف آزادی به‌شمار آوریم، چون مباحث نوین مرتبط با آزادی با سخنرانی او تحت عنوان «دو مفهوم از آزادی»<sup>۳</sup> در سال ۱۹۵۸ شکل گرفت. (Spector, 2010: 1)

آزادی در مفهوم فردگرایانه آن، در فضای فکری اندیشمندان مدرن مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته است. یکی از گهرهای فکری مدرنیته، پیش‌کشیدن اندیشه آزادی همه افراد جامعه بود. برلین از حیث دیرینه‌شناختی، اندیشه آزادی فردی را از دستاوردهای تمدن سرمایه‌داری به‌شمار می‌آورد. او هرچند ارزش نوع بشر را در این می‌داند که آن‌ها را به‌عنوان عاملانی آزاد تصور کنیم، ولی بر این باور است که از مقطع پیدایش سرمایه‌داری است که اندیشه آزادی به‌عنوان عنصری مهم در بافت ارزش‌ها و مفاهیمی همچون حقوق شخصی، آزادی‌های اجتماعی و احترام به شخصیت فرد، اهمیت زندگانی خصوصی و روابط شخصی و مانند این‌ها جایی پیدا کرد. به زعم برلین، «سبب شاید این باشد که آن ارزش‌ها در آن روزگاران امری مسلم و غیرقابل بحث تلقی می‌شدند یا مردم به هر جهت در آن مرحله از زمان در وضعی نبوده‌اند که درباره آن‌ها بیندیشند. شاید چون توده‌های بشری در ظلم و اختناق زندگی می‌کردند، ذهن آن‌ها نمی‌توانست به مسائل پیچیده آزادی فردی توجه کند. نمی‌توان از آدمی زاده‌ای که از غذای کافی و گرما و سرپناه و حداقل امنیت محروم باشد، توقع داشت که ذهن خود را درگیر مسائلی چون آزادی قرار دهد یا به آزادی مطبوعات مشغول دارد.» (نظری، بهار ۱۳۹۱: ۳۵۷)

2. Axiology

3. Moral monism

4. Two Concepts of Liberty



برلین همچون جان استوارت میل، خصلت برجسته و مایه تمایز آدمی و سایر موجودات را نه قدرت تعقل یا تسلط بر طبیعت، بلکه آزادی می‌داند. جامعه انسانی در نظر برلین جامعه‌ای است که شرط آزادی در آن محقق شده باشد. پس به باور او، بر خلاف برخی اندیشمندان لیبرال که آزادی را به معنای فهم ضرورت‌ها می‌دانسته‌اند، آزادی همواره متضمن انتخاب است. نتیجه این دو دیدگاه این است که در نگاه نخست، آزادی به نوعی تطابق یا «خودفرمانی جمعی» می‌انجامد، ولی در نگاه دوم یا همان نگاه برلینی، به نوعی خودمختاری و خودآفرینی فردی می‌گراید که متأثر از طبیعت متکثر و متنوع انسان و سیال بودن انتخاب در مقاطع زمانی و مکانی گوناگون، نوعی عدم قطعیت همیشگی بر اصول آزادی عارض می‌شود که همین امر مفهوم آزادی را از بندهای آرمان‌گرایانه یا اندیشه‌های توتالیتری و کل‌نگر فارغ می‌کند. (نظری، بهار ۱۳۹۱: ۳۵۸-۳۵۷)

مفهوم آزادی در اندیشه برلین بر محور گزینش‌گری انسان معنا می‌یابد. طبق درک و مفهوم او، فردی که هرگز به تمناهایش نیندیشیده و هرگز آن‌ها را ارزیابی نکرده است، ضرورتاً آن آزادی بنیادین را دارا نیست. زمانی که شخصی از میان امکان‌های انتخاب ارزشمند، یکی از این امکان‌ها را برمی‌گزیند، به معنای این است که صرفاً از میان شیوه‌های زندگی، یک شیوه زندگی را به جای شیوه‌ای دیگر انتخاب کرده است و امکان مقایسه آن‌ها با هم وجود ندارد. منظور نهایی او تأکید بر این مطلب است که شکوفایی انسان صرفاً یک شکل و صورت یا حتی صورت‌های محدود و مشابه ندارد. از این‌رو، در اندیشه برلین هم‌رنگ‌گرایی و کلیت‌نگری، منافی هویت فردی و ناقض حوزه آزادی تلقی می‌شود. (نظری، بهار ۱۳۹۱: ۵۸)

به طور کلی، آزادی در نظر برلین به معنای عدم مداخله دیگران در کار آدمی است. ذات مفهوم آزادی در نگاه برلین، یعنی مقاومت در برابر چیزی یا کسی که متجاوز و مستبد است، مقاومت در برابر دیگری که به حريم من تجاوز می‌کند یا قدرت خود را بر من اعمال می‌نماید یا مقاومت در برابر مشغله‌های ذهنی، نگرانی‌ها، هراس‌ها و نیروهای غیرعقلانی. در این تعبیر، معنای بنیادین آزادی، آزادی از زنجیر، آزادی از زندان و آزادی از بردگی به دست دیگران است و باقی معانی، همه امتداد این معنا یا معنایی استعاری از آزادی هستند. وی آزادی سیاسی را چنین تعریف می‌کند: «قلمرویی که در آن شخص می‌تواند کاری که می‌خواهد را انجام دهد و دیگران نتوانند مانع کار او شوند. شخص تنها در صورتی فاقد آزادی سیاسی است که دیگران او را از رسیدن به هدف خود باز دارند.» از این‌رو، وی میان مداخله و دست‌اندازی دیگران که به سلب آزادی‌های سیاسی منجر می‌شود و ناتوانی از برخورداری از



یک خواسته و نیل به هدف، قائل به تمایز است و عجز و ناتوانی در راه رسیدن به هدف را فقدان آزادی نمی‌داند. بر همین مبنا، برلین در تحلیل آزادی سیاسی، دو مفهوم آزادی مثبت<sup>۱</sup> و آزادی منفی<sup>۲</sup> را از هم متمایز می‌کند که در زیر به تبیین کوتاه آن‌ها دست می‌یازیم.

### ۱-۲-۳. آزادی مثبت

آزادی مثبت در نظر برلین چند معنا دارد و همین تعدد معانی، تقابل آزادی مثبت با آزادی منفی و به طور کل بحث او را مبهم ساخته است. آزادی مثبت اولاً به معنای خودمختاری فردی و ثانیاً به مفهوم عمل بر حسب مقتضیات عقل و ثالثاً به معنای حق مشارکت در قدرت عمومی به کار رفته است. (مشکات وفاضلی، پاییز وزمستان ۱۳۹۳: ۱۱۰) معنای مثبت آزادی از خواست فرد برای خودمختاری برمی‌خیزد. برلین در مورد آزادی مثبت می‌گوید: «منشاء مفهوم مثبت آزادی، اولاً از تفکیک نفس عالی و دانی و بعد تحکم‌بخش عالی نفس بر بخش سافل آن ناشی می‌شود؛ یعنی تفکیک خود حقیقی از خود کاذب و تأکید بر خودمختاری با تکیه بر خود حقیقی.» (مشکات وفاضلی، پاییز وزمستان ۱۳۹۳: ۱۱۰) «آرزوی من این است که زندگی و تصمیماتم متکی بر خودم باشد، نه بر نیروهای بیرونی. می‌خواهم ابزار اراده خودم باشم نه اراده دیگران. می‌خواهم کارگزار باشم نه کارپذیر. یعنی این‌که بتوانم اهداف و شیوه‌های رسیدن به آن‌ها را در ذهن خود تصویر کنم. این، دست‌کم، بخشی از معنای عقلانی بودن انسان است.» (به نقل از: بشیریه، ۱۳۸۶: ۱۰۵) انسان عقلانی انسانی است که بر مبنای الگوی مشخص و کلی رفتار می‌کند، نه هوس‌ها و انگیزه‌های دل‌خواهانه شخصی. (مشکات وفاضلی، پاییز وزمستان ۱۳۹۳: ۱۱۰)

ولی برلین استدلال می‌کند که این معنای اصلی آزادی مثبت در اندیشه فلاسفه ایدئالیست و عقل‌گرا مسخ شده و به معنای دوم یعنی عمل بر حسب مقتضیات عقلی مبدل شده است. در آزادی به مفهوم خودمختاری، خود به خودی والا و عقلانی که فقط فلاسفه و فرزانگان می‌توانند دریابند، به منزله مظهر کلیت، ملاک آزادی انسان می‌شود. مفهوم مثبت آزادی به مثابه خودمختاری و خودسروری با اشاره به تقسیم نفس انسان به دو بخش، مستعد بدل شدن به آزادی مثبت مسخ شده است. در نتیجه آزادی چیزی جز بازشناسی عقلانی ضرورت نخواهد بود. یعنی آنچه عقل کلی دستور می‌دهد، حتی اگر در تضاد با خواسته‌های فردی باشد. انسان را نهادهای اجتماعی تباہ کرده‌اند و او از حرکت به سوی عقل و آزادی بازمانده است. بنابراین، بهتر است گروهی از دانایان راهنمایی او را به سوی عقل و آزادی بر عهده گیرند.

1. Positive liberty

2. Negative liberty





به این سان، آزادی مثبت در فلسفه عقل‌گرایی و روشنگری غرب، چه در شکل آرمان‌گرایانه و چه در قالب مادی‌گرایانه آن، به نفی کل آزادی می‌انجامد. از طریق ایدئولوژی، آزادی مثبت، به معنای خودمختاری، به آزادی مثبت به معنای عمل بر حسب مقتضیات عقل کلی مبدل می‌شود. تغییر معنای آزادی مثبت، نتیجه تأثیر چهار مفروض اساسی عقل‌گرایی است: «نخست این‌که همه انسان‌ها فقط یک هدف راستین دارند و آن خودگردانی عقلانی است؛ دوم این‌که غایات همه موجودات عقلانی ضرورتاً می‌باید در چارچوبی عمومی و واحد هماهنگ باشد و این چارچوب را عده‌ای بهتر از دیگران درمی‌یابند؛ سوم این‌که نزاع و تراژدی، یگانه نتیجه برخورد عقل با امر غیرعقلانی یا نه چندان عقلانی است و چنین برخوردهایی اصولاً اجتناب‌ناپذیر هستند و چهارم این‌که وقتی همه انسان‌ها خردگرا شوند، از قواعد عقلانی طبیعت خود پیروی خواهند کرد و این قواعد در همه مردم یکسان است. بدین سان، در آن واحد، هم تابع عقل خواهند بود و هم آزاد.» (به نقل از: بشیریه، ۱۳۸۶: ۱۰۸-۱۰۷)

### ۲-۲-۳. آزادی منفی

برلین در مقابل مفهوم آزادی مثبت که به نظر او با سنت جامعه بسته و توتالیترسم همراه بوده است، از مفهوم آزادی منفی به مثابه اساس لیبرالیسم دفاع می‌کند. در نوشته‌های برلین، آزادی مثبت و منفی گاهی بسیار به هم نزدیک و گاهی هم بسیار از هم دور هستند. او تأکید دارد که هر دو مفهوم، واجد ریشه‌ای مشترک هستند. از جنبه تاریخی، آزادی منفی به مفهوم آزادی فرد از مداخله دولت و کلیسا در عصر ظهور لیبرالیسم پیدا شد؛ یعنی آزادی فرد از دخالت دیگران در عرصه‌هایی مشخص، زمینه پیدایش این معنای جدید از آزادی بود. این مفهوم از آزادی با مفهوم یونانی آزادی به معنای حق مشارکت افراد آزاد یا شهروندان در زندگی سیاسی و همچنین با مفهوم افلاطونی آزادی مثبت تفاوت اساسی داشت. موضوع اصلی آزادی جدید یعنی خودمختاری فردی و مصونیت از مداخله دیگران در مفاهیم قدیمی آزادی موجود نبود و در واقع این مفهوم، نوپیدا و نوین است. (مشکات و فاضلی، پاییز و زمستان ۱۳۹۳: ۱۱۲)

در نگاه برلین، آزادی منفی، اساس و پایه دموکراسی است. «آزادی منفی چیزی است که حدود آن را در هر مورد نمی‌توان به آسانی مشخص کرد. در ظاهر چنین می‌نماید که آزادی منفی به طور ساده همان مختار بودن انسان در گزینش و انتخابی است که در سر هر دوره‌ای صورت می‌دهد»، لیکن هر

۱. به نظر می‌رسد که معنای مختار بودن انسان در گزینش و انتخاب در آزادی منفی، به معنای رهایی از مانع و مداخله در انتخاب است، حال آن‌که خودسروری یا خودمختاری مورد اشاره در بحث آزادی مثبت، افزون بر رهایی از مداخله و مانع و بنده دیگری نبودن در معنای سلبی، سرور و آقای خود بودن در مفهومی ایجابی است.



انتخابی از روی اختیار نیست یا حداقل درجات اختیار از یک انتخاب تا انتخاب دیگر فرق می‌کند. اگر در حکومت مطلقه، فشار شکنجه یا حتی ترس از دست دادن کار باعث شود که من دوستم را لو بدهم، انصافاً می‌توان گفت که از روی اختیار عمل نکرده‌ام. با وجود این، تردیدی نیست که من حداقل در عالم نظر می‌توانستم این انتخاب را نکنم و مرگ و شکنجه و زندان را بر آن ترجیح دهم. پس، بر خلاف ظاهر امر که در صدر بند آمد، صرف بر سر دوراهی قرار گرفتن، به معنی وجود آزادی نیست، اگرچه ممکن است کاری را که کرده‌ام به خواست خود (در معنی معمول کلمه) انجام نداده باشم. بنابراین، حدود آزادی هر کس منوط به این عوامل است: الف) شمار امکاناتی که در برابر او قرار دارد؛ ب) سهولت یا اشکال دسترسی به هر یک از آن امکانات؛ ج) درجه اهمیت این امکانات در مقایسه با یکدیگر به لحاظ نقشه‌ای که شخص مفروض برای زندگانی خود دارد؛ د) تأثیر اعمال دیگران در میزان دسترسی او به امکانات مذکور؛ ه) ارزشی که نه تنها خود شخص، بلکه به‌طور کلی جامعه‌ای که او در آن زندگی می‌کند، برای آن امکانات قائل است. همه این عوامل و ابعاد مختلف باید با هم ملحوظ شوند و از این رو، نتیجه به‌دست آمده هیچ‌گاه نمی‌تواند مقرون به دقت و قطعیت باشد و نیز چه بسا جمع بین انواع و درجات مختلفی از آزادی ممکن نباشد و به همین جهت نتوان ملاک واحدی را در سنجش به کار برد. (برلین، ۱۳۶۸: ۲۴۹-۲۴۸)

آزادی منفی نزد برلین یعنی آزادی عمل و انتخاب بدون مداخله عوامل بیرونی. این آزادی در حقیقت رهایی از دخالت خودسرانه دیگران است. آزادی واقعی در کلام برلین، آزادی منفی است که جوهر و اساس لیبرالیسم را تشکیل می‌دهد و می‌تواند به دمکراسی ختم شود. در دنیای قدیم از آزادی فردی به عنوان آرمان سیاسی که باید به وجود آن آگاهی داشته باشند (با صرف نظر از وجود بالفعل آن) کم‌تر بحث می‌شده است. نیکولاس کوندورسه<sup>۱</sup>، فیلسوف و ریاضی‌دان فرانسوی سده هجدهم به خالی بودن جای مفهوم حقوق فردی در میان مفاهیم حقوقی روم و یونان پی برده بود. این مطلب در مورد یهودیان و چینی‌ها و سایر تمدن‌های شناخته‌شده دوران باستان نیز صدق می‌کند. رواج اندیشه آزادی در تاریخ اخیر غرب نیز فقط استثناء و نه قاعده تلقی می‌شود. آزادی در این معنا کم‌تر توانسته است شعاری برای گرد آوردن توده‌های بزرگ مردم شود. آرزوی تحت فشار قرار نگرفتن و به خود واگذاشته شدن، نشانه مراحل پیشرفته‌تر تمدن افراد و اجتماعات است. احساس این‌که روابط شخصی انسان به خود

1. Nicolas de Condorcet (1743-1794)



او اختصاص دارد و باید حرمت آن حفظ شود، زاده مفهومی است که اگرچه ریشه‌ای مذهبی دارد، ولی به صورت رشدیافته فعلی، از دوران نوزایی با اصلاحات مذهبی عقب‌تر نمی‌رود. (برلین، ۱۳۶۸: ۲۴۶)

### ۳-۳. برآیند دیدگاه آیزایا برلین در باب آزادی در گفتن حقوق بشر

به نظر می‌رسد می‌توان تفکیک برلین میان آزادی مثبت و منفی را با دوم مفهوم آزادی از<sup>۱</sup> و آزادی در<sup>۲</sup> برای بیان کرد، ولی آیا نمی‌توان این دو مفهوم را به یکدیگر فروکاست؟ نگاهی دقیق به مثال‌های گوناگون می‌تواند از این چشم‌انداز، تفکیک برلین را مخدوش سازد. برای نمونه، آزادی از بی‌سوادی چیزی جز آزادی در تحصیل نیست. بنابراین می‌توان گفت مفهوم اجمالی آزادی به گزاره‌ای ساده قابل تأویل است: «الف» آزاد است که کار خاصی (ب) را انجام داده یا انجام ندهد یا به اندیشه و باوری خاص (ج) معتقد باشد یا نباشد. دلیل نام‌گذاری آزادی منفی آن است که این جلوه از آزادی با نبود موانع، محدودیت‌ها یا مداخله‌های تحدیدی در برابر اعمال اراده فرد محقق می‌گردد و در مفهوم مثبت آن، آزادی با تحقق و وجود اموری همانند کنترل بر اعمال اراده، خوداربابی و در یک کلام وجود انتخاب و اعمال آگاهانه اراده، تحقق می‌یابد. (قاری سیلفاطمی، ۱۳۸۸: ۶۰)

بحث آزادی منفی و مثبت، فیلسوفان و اندیشه‌ورزان سیاسی و حقوق‌بشری را به دو گروه تقسیم کرده است. فیلسوفان لیبرال همچون جان استوارت میل و لیبرال‌های معاصر مانند فردریش هایک به شدت مدافع آزادی منفی هستند و حال آن‌که اندیشه‌ورزانی مانند هگل و مارکس و در بین معاصران، چارلز تیلر<sup>۳</sup> را می‌توان در شمار مدافعان ایده آزادی مثبت محسوب کرد. لیبرال‌ها مدافع عدم مداخله تحدیدی دولت در حوزه تصمیم‌گیری‌های فردی هستند و گروه رقیب، مدافع مداخله حمایتی دولت برای به فعلیت رساندن اعمال آگاهانه اراده آزاد فرد می‌باشند. مدافعان آزادی منفی از دولتی حداقلی و لیبرال و البته غیرمداخله‌گر در ساحت فردی دفاع می‌کنند و مدافعان آزادی مثبت باید مدافع گونه‌ای دولت حداکثری باشند. در ساحت حقوق کلاسیک بشری نیز مدافعان آزادی منفی، ستون فقرات حقوق بشر معاصر را حق‌ها و آزادی‌های مدنی و سیاسی خواهند دانست، در حالی که برای مدافعان آزادی مثبت، حق‌های رفاهی پررنگ‌تر خواهند بود. البته در این میان مداخله دولت در توسعه و گاه تحمیل حق‌های



1. Freedom from
2. Freedom in/for
3. Charles Margrave Taylor

فرهنگی نیز برای مدافعان آزادی مثبت، مداخله حداکثری است. نکته حائز اهمیت امکان مداخله حتی در نوع کیفری آن از سوی دولت در ساحت پی‌گیری و تأمین خیرهای مشترک و جمعی برای مدافعان آزادی مثبت است. (قاری سیدفاطمی، ۱۳۸۸: ۶۲-۶۱)

به نظر می‌رسد در نسبت میان آزادی منفی و مثبت می‌توان گفت که این دو در درجه نخست مکمل یکدیگر هستند؛ به صورتی که انسان باید از قیود و موانع آزاد باشد یا آزاد شود تا به آنچه می‌خواهد و به آن تمایل دارد برسد. بنابراین، برای برقراری آزادی انسان، هر دو آن‌ها باید تأمین شوند، حتی اگر نتوان آن‌ها را به طور مطلق مستقر ساخت، زیرا در درجه دوم، آزادی مثبت و منفی برابر هم قرار می‌گیرند؛ به گونه‌ای که اشخاص برای زندگی در اجتماع باید مقداری از آزادی منفی خود را از دست بدهند تا به آزادی اشخاص دیگر آسیب وارد نسازند. در این مورد، افراد با اختیار خود زندگی اجتماعی را بر می‌گزینند و در نتیجه آن است که آزادی منفی خود را محدود می‌بینند. در درجه سوم، رابطه میان این دو گونه آزادی، نسبت هم‌پایی یا توازن است؛ به این شکل که بر اساس تکثرگرایی برلین، آزادی مثبت و منفی دو ارزش حقیقی هستند که هر کدام اعتبار و اهمیت خود را دارند و نمی‌توان گفت با یکدیگر برابرند یا یکی از آن‌ها برتر است. به طور کل می‌توان چنین ابراز داشت که در سه رابطه فوق‌الذکر، یعنی تکمیل‌کنندگی، تضاد و توازن، پیوند و نسبت مکملی نقش محوری دارد و رابطه تضاد در درجه دوم و رابطه توازن در درجه سوم قرار می‌گیرد. (کریمی، زمستان ۱۳۸۸: ۱۱۶-۹۳)

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی



## نتیجه گیری

آزادی، گوهری است که انسان بدون آن از انسانیت خویش دور می‌شود و انسان ناآزاد، اگرچه به اسم، انسان باشد و بخورد و بنوشد و بپوشد، بی‌گمان به رسم انسان در معنای راستین آن به‌شمار نمی‌رود. همین جایگاه و اهمیت آزادی است که موجب شده از آغاز آفرینش آدمی زادگان تا به امروز، همواره مفهوم و حدود و ثغور آن در شمار داغ‌ترین و مهم‌ترین مباحث ادیان و مکاتب فکری و عقیدتی گوناگون قرار داشته باشد. دین به‌عنوان یکی از مهم‌ترین و نافذترین نهادهای بشری، در تار و پود زندگی انسان نفوذ کرده و تأثیری بسیار شگرف در مسیر تحول زندگی انسان بر جای گذاشته است. در ادیان آسمانی به مقوله آزادی انسان و آزادی‌گرایی او توجه بسیار شده است. مبنای تمام ادیان آسمانی بر این اصل استوار است که انسان موجودی آزاد است و توانایی انتخاب دارد. این که پیامبران مردم را به ایمان و عمل صالح دعوت می‌کنند، خود دلیل روشنی است بر این که در مکتب وحی، انسان به‌عنوان موجودی صاحب اختیار شناخته شده است و پیامبران الهی آمده‌اند تا جسم و جان آدمی را از زنجیرهای خودیت و ستمگران برهانند و آزادی و آزادگی‌اش را به او بازگردانند. در فلسفه سیاسی، آیزایا برلین به‌عنوان فیلسوف آزادی، میان مداخله و دست‌اندازی دیگران که به سلب آزادی‌های سیاسی منجر می‌شود و ناتوانی از برخورداری از یک خواسته و نیل به هدف، قائل به تمایز است و عجز و ناتوانی در راه رسیدن به هدف را فقدان آزادی نمی‌داند. بر همین مبنای برلین در تحلیل آزادی سیاسی، دو مفهوم آزادی مثبت و آزادی منفی را از هم متمایز می‌کند. بحث آزادی منفی و مثبت به‌سان میراث آیزایا برلین، فیلسوفان و اندیشه‌ورزان سیاسی و حقوق بشری را به دو گروه تقسیم کرده است. فیلسوفان لیبرال همچون جان استوارت میل و لیبرال‌های معاصر مانند فردریش هابک به‌شدت مدافع آزادی منفی هستند و حال آن‌که اندیشه‌ورزانی مانند هگل و مارکس و در بین معاصران، چارلز تیلر را می‌توان در شمار مدافعان ایده آزادی مثبت محسوب کرد. لیبرال‌ها مدافع عدم مداخله تحدیدی دولت در حوزه تصمیم‌گیری‌های فردی هستند و گروه رقیب، مدافع مداخله حمایتی دولت برای به فعلیت رساندن اعمال آگاهانه اراده آزاد فرد. مدافعان آزادی منفی از دولتی حداقلی و لیبرال و البته غیرمداخله‌گر در ساحت فردی دفاع می‌کند و مدافعان آزادی مثبت باید مدافع گونه‌ای دولت حداکثری باشند. در ساحت حقوق کلاسیک بشری نیز مدافعان آزادی منفی، ستون فقرات حقوق بشر معاصر را حق‌ها و آزادی‌های مدنی و سیاسی خواهند دانست، در حالی که برای مدافعان آزادی مثبت، حق‌های رفاهی پررنگ‌تر خواهند بود. البته در این میان مداخله



دولت در توسعه و گاه تحمیل حق‌های فرهنگی نیز برای مدافعان آزادی مثبت، مداخله حداکثری است. نکته حائز اهمیت امکان مداخله حتی در نوع کیفری آن از سوی دولت در ساحت پی‌گیری و تأمین خیرهای مشترک و جمعی برای مدافعان آزادی مثبت است.



## منابع

۱. اریک لیدمان، سون (۱۳۸۴)، «تاریخ عقاید سیاسی؛ از افلاطون تا هابرماس»، ترجمه سعید مقدم، تهران: اختران، چاپ دوم (اول ناشر).
۲. آشوری، داریوش (۱۳۹۰)، «دانشنامه سیاسی»، تهران: مروارید، چاپ بیستم.
۳. آقایی، بهمن (۱۳۷۶)، «فرهنگ حقوق بشر»، تهران: کتابخانه گنج دانش، چاپ یکم.
۴. برلین، آیزایا (۱۳۶۸)، «چهار مقاله درباره آزادی»، ترجمه محمدعلی موحد، تهران: نشر خوارزمی، چاپ یکم.
۵. بشیریه، حسین (۱۳۸۶)، «لبیرالیسم و محافظه کاری»، تهران: نشر نی، چاپ هفتم.
۶. بیات، عبدالرسول و همکاران (۱۳۸۱)، «درآمدی بر مکاتب و اندیشه‌های معاصر؛ فرهنگ واژه‌ها»، قم: مؤسسه اندیشه و فرهنگ دینی.
۷. تامس جونز، ویلیام (۱۳۸۰)، «خداوندان اندیشه‌های سیاسی»، ترجمه علی رامین‌راد، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، جلد دوم.
۸. جیرانی، یاشار (اسفند ۱۳۸۷)، «پلورالیسم ارزشی و آزادی در اندیشه آیزایا برلین»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد علوم سیاسی، دانشگاه تربیت مدرس.
۹. دامن‌پاک جامی، روح‌الله (بهار ۱۳۷۸)، «آزادی از دیدگاه قرآن»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد علوم قرآن و حدیث، قم: دانشگاه قم.
۱۰. دفتر همکاری حوزه و دانشگاه (۱۳۶۸)، «درآمدی بر حقوق اسلامی»، قم: سمت.
۱۱. دهباشی، علی (گردآورنده) (۱۳۹۱)، «زندگی و اندیشه زرتشت؛ سیری در زندگی و آموزه‌های زرتشت»، چاپ چهارم، تهران: نشر افکار و نشر شهاب.
۱۲. دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۲۵)، «لغت‌نامه»، ج اول، تهران: چاپخانه مجلس.
۱۳. رامپوری، غیاث‌الدین محمد (۱۳۷۵)، «غیاث‌اللغات»، تهران: امیرکبیر، چاپ دوم.
۱۴. شریعتی، روح‌الله (پاییز ۱۳۸۵)، «حقوق اقلیت‌ها در حکومت نبوی»، علوم سیاسی، ش ۳۵.
۱۵. شریعتی، علی (۱۳۷۵)، «مجموعه آثار ۲»، تهران: دفتر تدوین و نشر آثار دکتر علی شریعتی.
۱۶. صمدی قندهاری، زهرا (اسفند ۱۳۸۶)، «اکرامت بشری، آزادی و برابری در ادیان توحیدی و اعلامیه جهانی حقوق بشر»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد حقوق بشر، دانشگاه تهران.
۱۷. ضیائی‌فر، محمدحسن (به اهتمام) (۱۳۸۵)، «منتخبی از حقوق بشر در متون مقدس ادیان الهی»، قم: صبح میثاق، چاپ یکم.



۱۸. عمیدزنجانی، عباسعلی (۱۳۸۸)، «*مبانی حقوق بشر در اسلام و دنیای معاصر*»، تهران: مجد، چاپ یکم.
۱۹. قاری سیدفاطمی، سیدمحمد (۱۳۸۸)، «*حقوق بشر در جهان معاصر*»، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های حقوقی شهر دانش، دفتر یکم، چاپ دوم.
۲۰. قدردان قراملکی، محمدحسن (۱۳۸۲)، «*آزادی در فقه و حدود آن*»، قم: بوستان کتاب، چاپ یکم.
۲۱. قربان‌نیا، ناصر (۱۳۹۰)، «*حقوق بشر و حقوق بشر دوستانه*»، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، چاپ دوم.
۲۲. کرمی، خالد (زمستان ۱۳۸۸)، «*آزادی مثبت و آزادی منفی در اندیشه سیاسی آیزایا برلین*»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد علوم سیاسی، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی.
۲۳. لکزائی، شریف (۱۳۸۲)، «*آزادی سیاسی در اندیشه شهید مطهری و بهشتی*»، قم: بوستان کتاب.
۲۴. مشکات، محمد؛ فاضلی، محسن (پاییز و زمستان ۱۳۹۳)، «*بررسی انتقادی مفهوم آزادی از نظر آیزایا برلین*»، غرب‌شناسی بنیادی، ش ۲.
۲۵. مطهری، مرتضی (۱۳۹۰)، «*آزادی انسان*»، تهران: دبیرخانه طرح مطالعاتی بینش مطهر.
۲۶. معین، محمد (۱۳۶۰)، «*فرهنگ فارسی*»، تهران: امیر کبیر، چاپ چهارم.
۲۷. معینی، فائزه (بهار ۱۳۸۸)، «*هولوکاست*»، تهران: وزارت علوم، تحقیقات و فناوری؛ معاونت فرهنگی و اجتماعی، دفتر برنامه‌ریزی اجتماعی و مطالعات فرهنگی.
۲۸. منتظر قائم، مهدی (۱۳۸۹)، «*حدود شرعی آزادی*»، تهران: فرهنگ سبز، چاپ یکم.
۲۹. موحد، محمدعلی (۱۳۸۲)، «*در خانه اگر کس است*»، تهران: نشر کارنامه.
۳۰. میرغیائی، سیدعبدالله (زمستان ۱۳۹۳)، «*اصل آزادی به منزله یک حق و ظهور جریان‌های فکری در اندیشه سیاسی اسلام*»، پژوهش‌های سیاسی جهان اسلام، ش ۴.
۳۱. نظری، علی‌اشرف (بهار ۱۳۹۱)، «*بازشناسی مفاهیم آزادی مثبت و منفی: رویکردی انتقادی*»، فصل‌نامه سیاست، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره ۱.

32. Foster, J. D. and A. Marshal, Jennifer (2011), *Freedom Economics and Human Dignity Economics for the Good of People*, Washington: The Heritage Foundation.
33. Spector, Horacio (2010), "Four Conceptions of Freedom", *Political Theory*, No.